

ژاپن

را دوباره به ژاپن معرفی کنید

بهروز رضایی کهریزی



محمود حکیمی

(۱۳۲۳)

معلم، نویسنده

در تهران به دنیا آمد. از دانشگاه تربیت معلم در رشته‌ی زبان انگلیسی فارغ‌التحصیل شد. پس از مدتی تدریس در مدارس تهران، به انگلستان رفت و پس از اخذ مدرک کارشناسی ارشد به ایران برگشت و به تدریس در مراکز تربیت معلم پرداخت. حکیمی در سال‌های قبل از انقلاب با مجله‌ی مکتب اسلام و مجله‌ی نجات نسل جوان همکاری می‌کرد و آثار داستانی بسیاری با محتوای مبارزه علیه رژیم سرکوبگر پهلوی نوشت که بسیار مورد استقبال واقع شد. حکیمی، نویسنده‌ی برگزیده‌ی ادبیات کودک و نوجوان شناخته شده و نشان «پیش‌گسوت برگزیده‌ی ملی» را از ریاست جمهوری وقت دریافت کرده است. از آثار اوست: به سوی ساحل، شهدای فخ، نقاب‌داران جوان، اشراف‌زاده‌ی قهرمان، امیرکبیر و تاریخ تمدن.

«بنیاد انجل ۲» به نمایندگی از مؤسسه‌ای که در آن مشغول به کار است، نفر سوم این مواجهه است که هر از گاهی در نقش مادری ژاپنی وارد ماجرا می‌شود و با هنرمندی، این گفت‌وگو را مدیریت می‌کند.

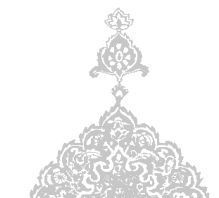
بنا به باور خانم لوئیس که خود آمریکایی است و از نزدیک نظام آموزشی آمریکا و مشکلات آن را می‌شناسد، نه تنها نظام آموزش ژاپن، غربی و به‌خصوص آمریکایی نیست، که اساساً به هیچ‌وجه نباید به این سو حرکت کند.

«در آمریکا به دلیل تقسیم کلاس‌ها بر اساس استعداد علمی دانش‌آموزان،

سال‌های نوجوانی به ژاپن رفته است، از قضای روزگار، به شدت موافق و مدافع آموزش و پرورش ژاپنی به شکل کنونی آن است و از هر فرصتی استفاده می‌کند تا ژاپنی‌ها را از شبیه کردن نظام آموزشی خود به آمریکاییان دور کند. در سوی دیگر و روبه‌روی او، دکتر تاکه‌او دوای، متخصص روان‌شناسی اجتماعی و آمریکاشناس برجسته‌ی ژاپنی، نشسته و بر این باور است که آموزش و پرورش ژاپن، پس از جنگ جهانی دوم، زیر نفوذ فرهنگ غرب و مشخصاً آمریکا، تغییرات زیادی کرده و حتی از روح ژاپنی تهی شده است.

خانم یوکی کوسوگا، مدیر پژوهشی

سال گذشته، کتابی با نام «آموزش به مثابه فرهنگ» با ترجمه‌ی دکتر محمدرضا سرکار آرانسی و دو تن از همکارانش در ایران، خانم دکتر نائومی شیمیزو^۱ و خانم تویوکو موریتا^۲ از سوی انتشارات منادی تربیت منتشر شد که با هدف مقایسه‌ی فرهنگ آموزش در ژاپن و آمریکا شکل گرفته است. بخش اعظم کتاب، در قالب گفت‌وگو تدوین و تألیف یافته است. یک طرف این گفت‌وگو خانم کاترین لوئیس قرار دارد که کتاب پرفروش «آموزش قلب‌ها و اندیشه‌ها»^۳ او پیش‌تر در ایران ترجمه و منتشر شده است. این پژوهشگر آمریکایی که در



پروین دولت‌آبادی

(۱۳۸۷-۱۳۰۳)

شاعر کودک و نوجوان

در اصفهان زاده شد و در تهران دوره‌های ابتدایی و متوسطه را گذراند و معلم شد. بازدید از یک پرورشگاه، مسیر زندگی‌اش را تغییر داد. از این‌رو به سرپرستی و تربیت کودکان پرورشگاه پرداخت و شعرهای بسیاری برای آنان سرود. دولت‌آبادی از بنیان‌گذاران شورای کتاب کودک نیز بود و در گردآوری گنجینه ادبیات کودکان بایلی ایمن‌آهی همکاری می‌کرد. شعرهای پروین دولت‌آبادی و محمود کیانوش سال‌ها در مجلات پیک چاپ می‌شد و به رشد و گسترش شعر کودک در ایران کمک فراوانی کرد.

مشکلات متعددی به وجود آمده است. با وجود این که این روش در آمریکا نتایج منفی زیادی به بار آورده است، وزارت آموزش و پرورش ژاپن می‌کوشد برای بهبود پیشرفت تحصیلی بچه‌ها، این شیوه را در مدارس رواج دهد» [ص ۹۸].

اشاره‌ی خانم لوئیس به نوع مواجهه‌ی معلمان آمریکایی و معلمان ژاپنی با شاگردان مشکل‌دار و به اصطلاح تنبل، گوشه‌ای دیگر از این مزیت را آشکار می‌کند. به زعم او، معلمان ژاپنی به هدف واقعی آموزش و پرورش متعهدترند تا معلمان آمریکایی.

«به عنوان نمونه، معلمان ژاپن فکر می‌کنند وقتی بچه‌ای مشکل‌دار در کلاس باشد، برای کل کلاس خوب است؛ چون اگر مشکلی باشد، همه‌ی بچه‌ها می‌توانند به عنوان مسئله‌ی کلاس به آن بیندیشند. مشکل یک دانش‌آموز، به عنوان مسئله‌ی دبستان، از سوی تمامی کارکنان آموزشی پذیرفته می‌شود و با مهارت سعی می‌کنند به تربیت و پرورش بچه بپردازند» [ص ۳۹].

یسا: «در ژاپن دانش‌آموزان به خوبی یاد می‌گیرند که در رفتار خود بازاندیشی کنند. مدارس ژاپن معمولاً هر روز بعد از کلاس‌های روزانه، یک جلسه برای بازاندیشی در کارهای انجام شده دارند... و هر دانش‌آموز در آن جلسه، اعمال روزانه‌ی خود را مورد بازاندیشی قرار می‌دهد» [ص ۷۶].

نتیجه‌ی گفت‌وگو تقریباً غافل‌گیرانه است. آقای دوی، در روند گفت‌وگو، به تدریج موضع خود را در برابر استدلال‌های خانم لوئیس و مستندات که از آموزش و پرورش ژاپن گواه می‌آورد، تغییر می‌دهد و در پایان در چرخشی آشکار، در برابر او سپر می‌اندازد.

دکتر دوی در یادداشتی که پس از این گفت‌وگو می‌نویسد، از این تغییر دیدگاه سخن می‌گوید: «پیش‌فرضی که من تا به این دیدار در ذهن داشتم، این بود که بعد از جنگ، نظام آموزش ژاپن تحت تأثیر نظام غرب، خصوصاً آمریکا، قرار گرفته و به کلی تغییر یافته است.

به عبارتی دیگر، گمان می‌بردم پس از جنگ جهانی دوم، بنیادهای آموزش ابتدایی در ژاپن، تحت تأثیر آموزش‌ها و اصول ترویج دموکراسی و گسترش فرصت‌های برابر، کاملاً تغییر کرده و ویژگی‌های بومی و سنتی خود را از دست داده است.

«اگر فرض کنیم که جای هیچ‌گونه شک و شبهه‌ای در یافته‌ها و برداشت‌های خانم لوئیس نباشد، بی‌تردید چیزی که او در مدارس عمومی ژاپن کشف کرده است، سیمای همان فرهنگ سنتی ژاپنی‌هاست. در واقع همین فرهنگ، بدون این که با گذشته فرقی کرده باشد، بعدها، در شکل و شمایل گسترش

معلمان ژاپن فکر می‌کنند وقتی بچه‌ای مشکل‌دار در کلاس باشد، برای کل کلاس خوب است؛ چون اگر مشکلی باشد، همه‌ی بچه‌ها می‌توانند به عنوان مسئله‌ی کلاس به آن بیندیشند. مشکل یک دانش‌آموز، به عنوان مسئله‌ی دبستان، از سوی تمامی کارکنان آموزشی پذیرفته می‌شود و با مهارت سعی می‌کنند به تربیت و پرورش بچه بپردازند

آموزش عمومی و ترویج دموکراسی جاری شده و دوام یافته است. این حقیقتی محض بود که پس بردن به آن مرا سخت متعجب ساخت. نتایج این روگراف نیست اگر بگویم، نتایج تحقیقات خانم لوئیس باعث شد من فرهنگ ژاپن را دوباره کشف کنم» [ص ۲۹].

دکتر دوی مهم‌ترین محل بروز فرهنگ ژاپنی را در نظام آموزش ژاپن، از دیدگاه خانم لوئیس، در این سه نکته می‌داند: «نخست این که به همکاری دانش‌آموزان بیش از ایجاد رقابت بین آن‌ها توجه می‌شود. دوم، در مورد دروسی مانند علوم تجربی، معلمان می‌کوشند به دانش‌آموزان انگیزه بدهند تا خودشان درس بخوانند و تجربه کنند، نه این که صرفاً دانسته‌های خود را به دانش‌آموزان انتقال دهند. و بالاخره،

دانش‌آموزان مستعد و دانش‌آموزانی را که از توانایی کم‌تری برخوردارند، در یک گروه قرار می‌دهند و چگونگی کمک متقابل به همدیگر را به آن‌ها می‌آموزند» [ص ۲۸].

بعد اضافه می‌کند: «وقتی صحبت از فرصت‌های برابر می‌شود، ذهن ناخودآگاه معطوف به یک ویژگی آمریکایی می‌شود؛ حال آن که مساوات از نوع آمریکایی، در پی تساوی حق و فرصت است و نه تساوی توانایی‌ها. در آمریکا نشان دادن کامل و تمام عیار توانایی‌های فردی تشویق می‌شود و همان‌طور که خانم لوئیس می‌گوید، رقابت شدید و تنگاتنگ، یکی از

ویژگی‌های فرهنگی جامعه‌ی آمریکاست که آن را از دیگران متمایز می‌کند. در آمریکا، اهمیت دادن به این موضوع از دوران ابتدایی شروع می‌شود و در سنین بالاتر، بدون این که ملاحظات آموزشی و تربیتی خاصی اتخاذ شود، همان‌طور ادامه پیدا می‌کند. پرواضح است که مدارس ابتدایی ژاپن از این حیث، دارای آموزش‌های اصولی‌تری است. از این‌رو، باید با نظر خانم لوئیس موافق باشیم که معتقد است، نظام آموزشی ژاپن یکی از نمونه‌های عالی آموزش و پرورش جهان به‌شمار می‌رود» [ص ۲۹].

این تقریباً چکیده‌ی آن چیزی است که با جزئیات بیش‌تر و نمونه‌های متعدد در کتاب و در گفت‌وگوی این دو مطرح شده است. خانم لوئیس با نمونه‌هایی که از مدارس ژاپن نقل می‌کند، ژاپنی‌ها را بار دیگر به سرمایه‌های عظیم و منحصر به فردی که در اختیار دارند، توجه می‌دهد. این جمله‌ی دکتر دوی، وقتی که خانم لوئیس از پژوهش‌هایش درباره‌ی ویژگی‌های نظام آموزش و پرورش سخن می‌گوید، در ستایش از کار او، خیلی رسا و گویاست: «خواهش می‌کنم آموزش و پرورش ژاپن را دوباره به ژاپن معرفی کنید» [ص ۱۱۱].

در این کتاب، ما درک بهتر و احساس آشنایی نزدیک‌تری با نظام

آموزشی ژاپن به عنوان یک کشور شرقی پیدا می کنیم. گزارش های عینی خانم لوئیس، ما را به کلاس های درس ژاپن می برد و تجربه های معلمان آن کلاس ها را در برابر ما می گذارد. چنین تجربه هایی، برای هر معلم علاقه مند و دلسوز در ایران، قطعاً دل پذیر و خواندنی است؛ اما به نظر من، این همه آن چیزی نیست که می توان از این کتاب آموخت.

تصور می کنم، مهم ترین تلنگر کتاب پس از زدودن غبار ظاهربینی از روی موضوع، توجه دادن دوباره خواننده به اندوخته های فرهنگی است. دکتر دوی نماینده ی کسانی است که با

دیدن چند نشانه ی بیرونی و مقایسه ی آن با سال های جنگ جهانی دوم و زمانی که خودش شاگرد مدرسه بوده است، به این باور می رسد که نظام آموزشی ژاپن غربی شده است. از این رو، وقتی با جزئیات پژوهش خانم کاترین لوئیس آشنا می شود، اعتراف می کند: «در این بحث ها، نکاتی طرح شد که حتی برای خود من هم تازگی داشت و شنیدنشان مرا به تأمل و تفکر واداشت.»

از آن طرف، خانم لوئیس خاطر نشان می کند: «من به هیچ وجه نمی توانم درک کنم چرا ژاپنی ها این قدر از اقدامات آمریکا تقلید می کنند... فکر نمی کنم لازم باشد در زمینه ی آموزش و پرورش نیز از برنامه های آمریکا تقلید کرد» [ص ۱۰۹].

این پیام صریح کتاب به خوانندگان کشوری شرقی مانند ایران است که باید مراقب بود از نظام های آموزش غربی، خصوصاً آمریکا، بت تراشید و کورکورانه در پی تقلید از آن ها برنیایید.

مقایسه ی خانم لوئیس از دو نظام آموزشی آمریکا و ژاپن، مشکلات بی شماری را از نظام آموزشی آمریکا آشکار می کند. مترجمان کتاب، به برخی از این مشکلات و ویژگی ها در مقدمه ی کتاب اشاره کرده اند. از آن جمله است:

فرهنگ آموزش و یادگیری در

ژاپن، بیش تر بر همکاری، مشارکت و فعالیت گروهی تأکید دارد، حال آن که در آموزش آمریکایی، رقابت بیش تر جلوه می کند. ژاپنی ها کم تر دست به جداسازی دانش آموزان بر اساس آزمون های هوش و پیشرفت تحصیلی می زنند و از ترویج مدرسی که بر این اساس شکل می گیرند، می پرهیزند. ولی در آمریکا، گروه بندی دانش آموزان بر اساس آزمون های تحصیلی، فرهنگ رایج آموزش و یادگیری صورت می گیرد. در آمریکا، تأکید بر انتقال بسته های مشخصی از دانش با توجه به توانایی های فردی دانش آموزان، امری مرسوم است؛ در صورتی که در

فرهنگ آموزش و یادگیری در ژاپن، بیش تر بر همکاری، مشارکت و فعالیت گروهی تأکید دارد، حال آن که در آموزش آمریکایی، رقابت بیش تر جلوه می کند. ژاپنی ها کم تر دست به جداسازی دانش آموزان بر اساس آزمون های هوش و پیشرفت تحصیلی می زنند و از ترویج مدرسی که بر این اساس شکل می گیرند، می پرهیزند. ولی در آمریکا، گروه بندی دانش آموزان بر اساس آزمون های تحصیلی، فرهنگ رایج آموزش و یادگیری صورت می گیرد

ژاپن فرصت های یادگیری از طریق تجربه ی دانش آموزان به صورت گروهی مورد توجه بیشتر قرار دارد. در ژاپن، به فرایندها بیش تر از نتایج و پیامدها اهمیت داده می شود و پرسش های کتاب درسی و معلمان، بیش تر از چگونگی^۱ است تا چرایی؛ در حالی که در مدارس آمریکا، نتایج و پیامدها وزن سنگینی دارند و سؤالات کتاب های درسی و معلمان بیش تر از چرایی است تا چگونگی. در ژاپن، معلمان بیشتر بر فهم مسئله پا می فشارند، در صورتی که در فرهنگ نتیجه گرایی آمریکایی، بیشتر وقت کلاس، به انتقال اطلاعات کتاب های درسی و راهنمایی های معلم برای یافتن پاسخ صحیح مسئله صرف می شود. ژاپنی ها می کوشند دست کم در آموزش عمومی، تعادلی نسبی میان

پرورش قلب، ذهن و دست به وجود آورند و بر مهارت های اجتماعی، زندگی و روابط انسانی^۲ بسیار تأکید می ورزند، در حالی که در آمریکا پیشرفت تحصیلی^۳ و مهارت های شناختی و پایه، در قالب هدف ها و فعالیت های آموزشی بیشتر مورد توجه قرار می گیرد [ص ۲۰].

ما از گزارشی که خانم لوئیس از آمریکا ارائه می دهد درمی یابیم، آن ها متوجه مشکلات نظام آموزشی خود شده اند و نکته ی جالب این جاست که آن ها هم در صدد برآمده اند به سراغ نظام آموزشی ژاپن بروند.

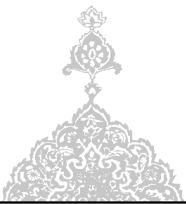
درس بزرگ تر کتاب، به گمان من این است که ما پیش و بیش از آن که به نظام های وارداتی سازگار نشده با نظام فرهنگی - اجتماعی خودمان بیندیشیم، باید با سرمایه گذاری های بیش تر، کنسودکاو جدی تری در نظام آموزشی خودمان به عمل آوریم و لایه های ارزشمند پنهان و مغفول مانده ی آن را هویدا کنیم و آن گاه در صورت نیاز، بهسازی آگاهانه ی آن را در دستور کار قرار دهیم. در هر حال، تغییری که از بیرون صورت می گیرد، به دلیل آن که به فضای دیگری تعلق داشته است، احتمالاً خالی از خطر یا دست کم محظورات

و ملاحظات نیست. به گمان من، این موضوع قابل تسری دادن به نظام آموزشی ژاپن نیز هست. شاید بدترین برداشت ممکن از این کتاب آن باشد که ما باید از این پس نظام آموزش ایران را شبیه به ژاپن کنیم.

زیرنویس

۱. خانم ناومی شیمیزو دکترای خود را در سال ۱۳۸۳ از دانشگاه تهران دریافت کرده است. عنوان رساله ی او این بود: «معیارهای اخلاقی در دیدگاه سعدی». او اکنون به آموزش زبان ژاپنی در تهران مشغول است.
۲. خانم دکتر تویوکو موریتا نیز دکترای ایران شناسی دارد. او مطالعاتی درباره ی نظام آموزش و پرورش ایران انجام داده است که از آن جمله پژوهشی است درباره ی تفاوت فرهنگ یادگیری در مدارس ایران و ژاپن.

3. The Angel Foundation
4. How
5. Why
6. Social and Life Skills
7. Academic achievement



محمد علی رجایی

(۱۳۶۰-۱۳۱۲)

معلم ریاضی، وزیر آموزش و پرورش

در قزوین متولد شد. دوره ی ابتدایی را در همین شهر گذراند. دوره ی متوسطه را در تهران، هم زمان با کار در نیروی هوایی، به پایان رساند. سپس لیسانس ریاضی گرفت و به استخدام آموزش و پرورش درآمد و دبیر ریاضی شد.

رجایی در مدارس کمال و رفاه تدریس می کرد و با بنیاد رفاه و تعاون اسلامی نیز همکاری داشت. او مبارز سیاسی بود و زندان های سختی را تحمل کرد. پس از انقلاب، نخست کفیل و سپس وزیر آموزش و پرورش شد. در سال ۵۹ نیز نخست وزیر و سرانجام در سال ۱۳۶۰ رئیس جمهور شد. او و محمدجواد باهنر در انفجار دفتر نخست وزیری به شهادت رسیدند.